

و الله تعالى  
1387

مجله  
دوره دهم از تصنیف و  
تصحیح ابراهیم بن ابی  
المقارن منشی مشهور  
محمدخان  
بجری



المجله  
شماره ۱۰

کتاب تطایب نادره

بسم الله الرحمن الرحيم

و بیاج و بیاجه کتاب کتاب فصاحت قرین مخطوط و مدیح از مبیح و آفرین جهان آفرستی  
 که خواص اراده اش <sup>دوره عقلیه</sup> عقل اول را از مغاص عاقل حکمت و در آورد و حیرت  
 قدرت شکر و در تک آن بد و حرف پیدا آورد و از پر تو پر نور عقل فیاض آشنا  
 آشنای نفس به آشنای محی و بهای آشنای ظهور و بروز کرد و از لغو آن دو  
 گوهر گران بها و از فروع آن دو اختر سبیکران بجا براید جوهر مجردات تزیین بزیب  
 تکثیر یافت مغارق نفوس مغارقات با کالیل تعدد آراستگشت اجرام علویات از  
 غلوسوق انوار جمال جمیل او جمله بخر افتادند چنانکه از بیقراری مهران نور روشن است  
 سرشته نمیشی است و از آبله پانی حرمخ محدر پیدا که بید نور و این تمشق چون قبه رواق این مقرر  
 است

دیباچه کتاب

برافراشت و بستم زین خورشید صور همین کو اکب بنکاشت از تاثیر حرکات شوقی آن  
 سلسله قسطی از اسطقات اربع با تباین این و تباعدین در یکدگر پیوسته قابلیتشان تولید  
 کیفیت خامس کرد و ترکیب موالد ثلاث بقبول صورت صورت حصول یافت ترکیب  
 اول معادن بود کک قدرش نقشش بر آب زدو کو بر ناب شد و خانه صنعتش زنگی بخاک  
 ریخت لعل خوش آب گشت از اخر شوقش کانون کان در گرفت الماس آتشی پدید گردید  
 آنچه ذوقش دل سنک بیشتر عقیق جگری از حجاب تواری بر او پدید آید کمی جهره بخون غشش بر کند  
 و لعل رنگین نقش الملك قد الو احد القهار برنگین دل کند ز مرد فریابی از لون احسن بر پند  
 پر یکس در پوشید و بولو طوسی را بطراز بوقلمون طرز ساخته طرز بجالی و تجلی در آموخت  
 از سو دای او خون در رک یا قوت حمر بجوش آمد و کوه بدخشان از خلعت سنگین عنایش  
 بخارای لعلگون اکتساجت هر حجری در حجر بترتیبش جهری شد محجور از عرض عوارض  
 و مجور از اعراض اندر اس و در صلیب کان هر نوعی از آن تکوین کمون را دیلی کردید  
 صلیب اساس هر یک از غر در ان فیض دیر پیش در دره عرکرا بنهای از رانی داشت  
 و حلیه مرجان را بین عالمی ایجاد و النبات بجایه لعلی است شاخ اختیارش برافراشت در  
 دار الضرب عطی کل ششی خلقه زرد سا و در نقش صنفره فاقع لو نهات الناطرین سک  
 ز و او روائی در داد و سیم بمض او ریوم اسود و مورث عیش احضرو و افع موت  
 احمر کرد و انسید ضم صرف را بصرانی صرفان و تصاریف زمان در مصارف محاش

برای این کتاب  
 حالت بگریز  
 الماس آتشی  
 پدید آمدن  
 از خون  
 سنگین  
 در کوه بدخشان  
 در آنجا  
 در آنجا  
 در آنجا



# دیاچت کتاب

از هر شاخ انگشت شهادت بوجد آتش در از تحمل باسق در سر زمین با در کل آمد

و رطب رطب از حشر خستل من مطالع الاغصان طلع طلوع و زهره الزهره و النور زهره نو

زهره الزهره من السماء السماء و من لقمض البرج تلالا لالی لیبیاض و الیواقیت الحجار تلالو الدر

الدراری اللامعه و لالی النجوم الخجیة النابغة من الاطباق الفیر و زجیة الخضر شعرتائل فی نبات

الارض فانظر الی امارا صنع لملیک عیون من الحین فالترات واجفان من الذهب لسیبک و

در ترکیب ثالثا حیوان نفس حیوانی از ظلمات تبتی سجدا اول هستی روان شده خواص

ترکیب و روی مستحصل بجزایسی دیگر از نتایج جان و حواس و قوت احساس اختصاص یافت در

اصائل و مرابط از صهیل خویل و اصیط جمال ندای و لکم فیها جمال حین تزکون و حین تسرحون نای

شهو در سید در صید و مر الض از یعارین و تخیف غتر و خوار لقب و ثغاء غتم اواز و الا نعام

خلقنا لکم فهادون و منافع و منہا تا کلون و نیزه کوش معتقمان نعمایم النعام و جو و گروید

و در جنب پایار و چاره و کنارس و عریف و احیاس نیر براس و شعوار و عسعاس و صیاح جارنب و

نقوم و عل و صباح ثعلب و بنام طبری و مواع پره و ضحک قرده اینان من ششی الایسبح بحمده

لسوامع ساکنان صوامع ملکوت در انداخت در خفایای عشاش و اکنان مفاحص او کار

انقراض عقاب و نعیق عنرب و عققه عقق و لعلقه لعلق و شمشقه عصفور و زرزره زر

زور و لیطیط لبط و قطار قطار نوای و الطیر صافات کل قد علم صلاته و تسبیح در جهان بوفیو

متطایر ساخت در انجار احوار کشیش افاعی و نعیق صفا و ع و صینی عقارب زبان مدح

براکت سوراخای سنگها صدای پوست مار و صدای قرانجا و صدای عقرب با

دیاچت کتاب  
در بیان از هر شاخ انگشت شهادت بوجد آتش در از تحمل باسق در سر زمین با در کل آمد  
اصائل و مرابط از صهیل خویل و اصیط جمال ندای و لکم فیها جمال حین تزکون و حین تسرحون نای  
شهو در سید در صید و مر الض از یعارین و تخیف غتر و خوار لقب و ثغاء غتم اواز و الا نعام  
خلقنا لکم فهادون و منافع و منہا تا کلون و نیزه کوش معتقمان نعمایم النعام و جو و گروید  
و در جنب پایار و چاره و کنارس و عریف و احیاس نیر براس و شعوار و عسعاس و صیاح جارنب و  
نقوم و عل و صباح ثعلب و بنام طبری و مواع پره و ضحک قرده اینان من ششی الایسبح بحمده  
لسوامع ساکنان صوامع ملکوت در انداخت در خفایای عشاش و اکنان مفاحص او کار  
انقراض عقاب و نعیق عنرب و عققه عقق و لعلقه لعلق و شمشقه عصفور و زرزره زر  
زور و لیطیط لبط و قطار قطار نوای و الطیر صافات کل قد علم صلاته و تسبیح در جهان بوفیو  
متطایر ساخت در انجار احوار کشیش افاعی و نعیق صفا و ع و صینی عقارب زبان مدح  
براکت سوراخای سنگها صدای پوست مار و صدای قرانجا و صدای عقرب با

و بیاحت کتاب

سزای او کشت در حجرات تراب اغنا فرشت صیر جراد و طنین باب هم همه همزه حقیقی است

غناد صدای پرواز و آواز غن و غار صدای کس آب حوض پر شد

او آمد و منم من تمشی علی بطنه و منم من تمشی علی رجلین و منم من تمشی علی اربع نیلوق امد پشانه

دازانها است که میرود بر روی شکم دازانها است که میرود بر روی پا دازانها است که میرود بر روی چار پا خلق بکنند خدا آنچه میخواهد

چون بقدرت بچون ترتیب تربیت و تربیت عالم امکان بدرجه در ربع رسید بتاثير و تاثير

لباس پوشیدن

آبای اشیری و انمات عنصری در شیریه شیت صورت آرای هیولای نوع بش کشته بچوای

مطلع فلک

زبان

و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون خاک فرسوده را بسلسال عنایت سمجیت و

بختن خلق کردیم انسان را از گل حشام از لای تنبر شده آب خروشکار

بعد از آن که در دستگاه حسن تقویم مستعدا فاضله فیض آومیت آد بسلسله جنبانی ثم سواه نفع

بیک سر شستی

فیه من و در حضرت انسان از آن بر کجیت آن کو سپر پاک استودع کو نفس ناطقه و مظهر اسرار کثیت

در اندر روح خود

کثر انحنفا ساخته بچهره آرائی عاقله قوت عاقله از سایر انواع بحال تجمل و جلا سبب جلا لیل کمالات

خود بینان

متحلی و متجلی نموده بموهبت ان امد اصفی آدم بلا زنده زینت آفرود و در مقام فضلنا هم علی

بسیار از این خلق کردیم از روی فضل زیادتی

کثیر من خلقنا تفضیلا اسباب مرتب مرتب فرمود تا در مرانی شناسائی بیزوان بدالات و م

بسیار از این خلق کردیم از روی فضل زیادتی

یظروا فی ملکوت السموات و الارض کبیر جوهر نفس و القان ایقان نموده با سلسله سیرم بر غرات

یکند در ملکوت آسمانها و زمین حکم شدن زود بان از درگاه

عرفان شرف شرف در آید و از روشن قلب روشن نظار و مناظر و لکشای عالم مشهور و کرد

جلا لیل قدس استحق و از با دوه معرفت مستحق شوند و از حصول آن استعدا و فرجی بی برج

و فرجی بی طرح و بلا و رحمتی بلا بلا و رحمت و نعمتی مصون از نعمت و مستحق مجد و دنا مجد و اولی

هم در غم عشوت بزرگ بله سیر

غیر محذور و نامحذور و عمری میرا از نقص و نقض و عیشی معسر از عیش و نقض در پانند کثیره

سنگدغ غیر محذور و نامحذور

با صغری زاید زاید اید کبیر کثیرا سپس پاس و تالیش عادی و در آنچه را بجهت آینه را یکم و فایده

صبح آینه شام آینه بر می نفع چند صابون که در جهت

بسیار از این خلق کردیم از روی فضل زیادتی

دیباچه کتاب

فایده فایده که از تفسیر قبول حکام قبول تفسیر پذیر فحیات مسکنه انسانیات تسلیمات بشمار که از بهر ت شمایل  
 نافع نافع آینه نسیم به آینه غلاند <sup>بویهای خوش</sup> <sup>لایانده حرکت</sup>  
 نافه شمایل آن خلوات جلوات ملک و ملکوت تار و زخم شمایل شامه عنبر کبر و شایسته ضریح ضریح  
<sup>میرد به چنانها</sup> <sup>و آشکارا</sup>  
 آسای حضرت ضریح الامه است که از کتابه داخل آستانش کریمه و من خلده کان آنا خواناست و  
<sup>نمایند</sup> <sup>این است</sup>  
 کان کونین حکماکان کربا گوهر قدرش لاف کافورند کاناغرا و رنگ عرش پایش از پایه عرش و رنگ  
<sup>بیاوردی</sup> <sup>محل دیند عظم</sup>  
 و دل دیده کفر و سلام از شعله عموالی شعله عرش از آفرین از رنگ قاب تو سیمین قاس رحمت کاشف  
<sup>بندوباز</sup> <sup>آتشکده</sup> <sup>مقدار</sup>  
 اسرار نون انعام و شقه و شوق القهر چه چه بخش علمش با پرچم سفینه نجات است رانوح و سپهر وحی یوحنا  
<sup>بیشتر</sup>  
 یوح احمد لقبی که السنه حمده در حمد و مدح و نیایش بس کلید است کرد و گردون نور و طرف پا بوش  
<sup>آزتاب</sup>  
 بر تارک طرف و طرف کلید بعثه المد علی الامم و جمله محجه للسبل لئلا یكون للناس علی الله حجت  
<sup>در ستاره مانده</sup> <sup>در فرستاده است فدایا متفاد کرده</sup> <sup>مشاوره اجتناب ترک برای راه حق تا نکر باشد غنق!</sup>  
 بعد الرسل یعنی ان مبعوث بر نسا و رجال که نموده تورات نخل و جبل تورات و صفا صفا  
<sup>بصدارسال رسل</sup> <sup>خاموش شدن</sup> <sup>پس مانده ترک کردن</sup>  
 معجزات فرقان مجیدش آتی است علم اسما و علم آدم الاسما کلها انضام برضات علم نیش ریاضی  
<sup>تیم کرد آنگاه همه اسما را سید انسا</sup> <sup>بشاید گویا</sup>  
 عترت بندگی عرش بر گردن انس جان لازم است و هست شفا عرش با کشف عموم  
<sup>فرزندان</sup>  
 عموم است متلازم المبعوث علی الاسود و الاحمر حامی بیض الاسلام بالابيض و الاخضر و  
<sup>فرستاده اند بوجه و عمر</sup> <sup>و نگاه آورده</sup> <sup>بر سفید</sup> <sup>بسنه</sup>  
 حامی البیضا عن سوا الملة البیضاء بالنصل الازرق و المرح الاسمر سید الانبیاء و سید الانبیاء  
<sup>پیکان کبود</sup> <sup>نیز مشهور به</sup>  
 معجزه تو ابر التشرک و مقرر الکفر علمیه لصلوة طیب من نوافح لمسک و عنت بر الشجر ما سحر  
<sup>خاموش کند آتشهای زبان</sup>  
 نور الکوکب و نجم السحر و نجم النور و الکوکب عن النجم و الشجر و تالی محبت محمد یار بحیات  
<sup>دکابه آسما</sup> <sup>بیاکت نکوز ستاره</sup> <sup>از کلاه داشت روز در خفا</sup>  
 نجات نجات نجات نجات نجات سرورانی سرورانی است که راست نصرت نصرت نصرت  
<sup>نخار</sup> <sup>نجیب ترین</sup> <sup>پاک</sup>

این کتاب در بیان معجزات و احوال ائمه است  
 و در بیان صفات و کمالات ایشان  
 و در بیان احوال و معجزات ایشان  
 و در بیان احوال و معجزات ایشان  
 و در بیان احوال و معجزات ایشان

و یاجیه کتاب

من این کتاب را در کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران در تاریخ ۱۳۰۲  
 شماره ثبت ۱۰۰۰  
 شماره قفسه ۱۰۰۰  
 شماره ثبت ۱۰۰۰  
 شماره قفسه ۱۰۰۰  
 شماره ثبت ۱۰۰۰  
 شماره قفسه ۱۰۰۰

تبع غرادر میا وین بن ملت غرا افراختند و ایشار شارسا زیبار گاه اوصیاء بر حقی محقوق  
 که حرمین عمر اعداء بدتسار تیار را از برق سیف خونبار تبار تبار محروق ساختند  
 خلفاء العهد و خلفاء العهد و باقی آل یاران او که باران رحمت رب حلیل اند و بر سر و شانه  
 بر سر و شانه محمدی الاول اسبیل هر یک الی ولایت شاه و سینند و سخن علی لک من  
 الشاهدین علی ارواحهم السلام و علی افواه اعدائهم السلام والسلام و بعد چون  
 نویسان نشان ایشان خلاق الانسان علمه البیان مشور ذات بدایع نشان الفاضل  
 الفاضل البازل البازل الفارخ البارع اصیدق الاشدق المصدق المصطع اللودعی البلیغ  
 والودعی البلیغ الفائق الخیر والبحر الخیر البیرو الفائق فی التخییر والتحریر البیرو  
 الذی لدی تلامذیم فضایل الطمطم طمطم و عند لجه بجره عطاة الی بی بی و شلحتم انواع  
 جواهر التزییح و اجناس الجناس البلیغ فی درج ورج اطلاء الصافی صواف و صناف و شایخ  
 التوشیح و التلمیح البلیغ فی درج انشاء الصافی علی مواقع و وقع التویح طواف ابن فضل  
 ابوالفضل عبدالملقب ابو صاف بطغرای غزالی لک فضل البیوتیه من قیاس معنوی  
 الامصار و هو آیات بیات فی صدور الذین و توهم قلم نسخ بر خطوط قطوط امانل و  
 طروس افاضل در شیدا زین تالیف مشین فی نسخها بدی و رحمة جهانیان ابلسان عربی  
 بسین بر بان دعوتانی عبدالملک اتانی الکتاب المبین ساخت و احیاء زفات اموات

نژاد بکبر  
 بنده نمکسندده پاک کننده  
 هم عهد بیان  
 ما بران معنی بیان  
 حق و باطل  
 زبان نصیح عقل رسالت  
 آنکه در جای جوش زدن آرد بای فضل ادوری بزرگ باشد که از نوبت بجز تجردی دور بای عظیم  
 ال کشته و بگردن کردن بند  
 پیرایه دان راه  
 جامع مردم  
 در آن نشانهای ظاهرند در سینه های کسای که علم آ نهاد داده اند  
 در نسخه آن هدایت رحمت  
 بزبان عربی  
 من سینه خدایم داده اند کتاب حق روشن

دریاچه کتاب

کلام از دم سحر بیان با طهارت معجزات عیسی میریم پروا حنت الحق از بد و کهر زانی سخنان بدیع میریم فضایل را  
چنین گوهر عالی عالی بکار نیامده و از آغاز بجزئی و در حد نفاس و نفوس بختکی کلام منقوش مسوده  
کام رسی بجا که مقتاده ساقی شتافی طبعش با ساقی سخنان پر طیب ترطیب و مانع خشک متفران عالم  
معنی نموده و حریت طریقت کلکش اکواب سحیح از نشیبه کتابی برآیده کساران می تحقیق هم پیوده  
شعر لم تر عدنی کاتباً شله لکل شیء شاد و خوشی بدیع فی الخط و فی معیره بسحره الانشاء الانشاء  
را یضخ خیالیش کلهی بمقرعه رجاحت محجالات لغات تازی تاخته و غایبش فکرش زمانی از بجا  
لهجه درسی درسی ز امر گانها گوکت درسی ظاهر ساخته و جنب مقولات عجمی تراوش متانت  
کفار ضحاک و عرب با طانت بیان ترکان سکن کویک نمط و در مقابل مقالات سلاست  
بنیادش اسطوار ضایع شهرت سخن سنجان از دستان اساطیر مستطیر احط خامه سفاکش در سفاک  
بدایع بسبان سفاک و الماک تیز سوت و روان فلاطون خم نشین از نشاء اسطوار مساطر و راق  
اوراق رفوق کتابش سمرست سوکشان خمتخانه ملیزندش با ابوعلی بنوق بیا و سر حوش فضل  
ادانشوران بحر قلاش مضامین شستی کف فاحتمل لستل رز بدار اسبیا قلم بنافش نکشت نما  
در معجز کاری و قلامه قلمش بلال آسایر امت استلال از صنع باری لقاطه و لقاطه  
بطع نقادش و این الفاظ بلغا و فضاله و قصاله ذهین نقاشش و این افضل فضلاله  
دقایق دقیقه بیان حفال و شحال منحل خامه اش نفایس تنقه سختوران نشافه و نشافه منجل  
کلک مشکبیر ختامه اش ابکار مشکبیرش منقوش در انسن و تسبیر و لاجان و حاصل حواصل خیمیرگان

منقوش در وقت خوابند  
در وقت است  
افضل است  
کتابهای بسیار  
و سحر است  
منقوش در وقت خوابند  
اساطیر  
منقوش در وقت خوابند  
منقوش در وقت خوابند

مقدّماتش دولت نوره آنرا امتان پیش اندا که با و عجزی

کتاب در بیان معانی و لغات  
کتاب در بیان معانی و لغات

مکرم زار سوز مرورش کاتهن تا لیا قوت و المرحان مبتدا طکی شاکله شکل پسند کمال ششکال  
 معانی را با اشکال لغزیه از اشکال پرزین و زیبایور بسته و بوساطت خامه و اسطی صبا  
 نکات نیکو صفات ابعجاب تجلیات آریته اشهب قرطاسی قلم را در عرصه فصیح فصاحت  
 بر سر همانده جهان همانده و پیغمبر سخن ابا لوج و تسلیم در سراج بلاغت بعرض برده بر کرسی  
 نشاند سلسله مویان عبارات سلسل اسیر خم خام خامه اش و قوج نوشتان جام سلسل  
 نشاء و بیان جام بم آملش از سلیقه سلاقش تخاریر سالفه مست سلاقه معارف و سنجیه  
 نوشتن قبل از فاشه صورت تحریر بر سیه ولای و لایق مضامین بر مضامین معانی عارف لالی  
 لالی قلا میس اقلامش و زه الشاج بلاغت حشان و عقبه حصان کلامش در سمارق مصفوفه  
 سطور شنگین علی زقوف خضر و عمیق حسان رقیف عن حسن لینه و سئل اللسن و تخمین من  
 احاطه حصان حصان هم افضله بالعمر عموم حصان در اللین و شیر لعل من انامیب نیازه و  
 صادق الصدوق الدرر القدره من صدق بیانه ناسیخه قرون و دیور منظر انظار نظر  
 کردیده نظیر کتاب تاریخش در هیچ تاریخ نبطر نرسیده هنوز ان جهان ندیده اش  
 بدیده و بدیده اند و خود فروشان اسواق سخن خریدیه این خریدیه بسته درم خریدیه  
 خلاصه جلا مست دره منظور سطور و سطر کلام کلامش تمام در و گوهر شهابه وارست و جنادل  
 و لنوا القاط اینق و طرز طرز طرز طرز با حقیقتش سراسر جوهر رنگین آبدار هر جزوی از  
 اجزایش با شری لالی رابطه کلی است و فقرات قصرش را با انصد و در قرابت صلیبی از لایب

کتاب در بیان معانی و لغات  
کتاب در بیان معانی و لغات

و یاحیة کتاب

کلمات شیرین در زنجیر لعلی سماعی صحیفه و حقیقه و قرش همه بیشتره جان سرشته و مواید سخ  
 و بیغ معانی سایغه و قطوف و طایف مضامین سایغه در ظروف سیاه قلم و قرش جمله  
 مشک آغشته از نشاء شروح کلام موخرش مستمعان مست معانی و بیان شروح و دلکشش  
 خوشتر از استماع افغانی و استمتاع از خوانی هر لفظی از آن تکیه گاه شاید نکته و فحوی لغت نقطه  
 محوی هر نقطه که و بالش دو ایر حر و قرش و شیریه دو شیرکان فکر و عرفات نکات بنان  
 و نکات بیانش جلوه گاه هر صورت مرورات افکار بگریه معنی معنی لطفش سجا  
 در ظلمات سیاهی و ماهیت هر حرفش اوج فصاحت را ماهی تابان بر وجه کاهی سلی  
 و نشان عبارات عنبریه برین اش در سیاه خیمه مدا و حور مقصودات فی انجم اندک  
 در نجد ورق طاب در طاب پیوسته من نظر الیهما فلقی نظره و سرورا و استعارسا  
 نادره در می اش در هر باب از معانی و نشین تصویر بی تصور که اطوف علیهم ولدان مخلد و  
 اذ ان یسبحون یسبحون لیلو ان تشرورا تمثیل و تشبیهش ابلا تشبیه کائمال اللؤلؤ لیکون خوان ایها  
 و لم یجش بی ابهام و حیا و تجلیتین ان وان ما اعجبه من تالیف لکسا کاس کاس نخج  
 بطونما شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس مصحفاً مع خوات الخناس علی کرسی اطلس انوانا  
 من شرفا بلین و صفیاته صحاف و کاس من معین تجلی عین خمر لذت للشاربین شمره لال ذاک  
 از صفوا العقارب و زهر اللفظ اقم در زار دراری کاشف الفطر فاح بکل فاقطه و کالدراری  
 کل واری ما اتمها الذین من اقران فنون الافتنان سجنون افسح ذاک اتم اتم اتم و ن

کلمات بنان  
 و یسبحون یسبحون لیلو ان تشرورا تمثیل و تشبیهش ابلا تشبیه کائمال اللؤلؤ لیکون خوان ایها  
 و لم یجش بی ابهام و حیا و تجلیتین ان وان ما اعجبه من تالیف لکسا کاس کاس نخج  
 بطونما شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس مصحفاً مع خوات الخناس علی کرسی اطلس انوانا  
 من شرفا بلین و صفیاته صحاف و کاس من معین تجلی عین خمر لذت للشاربین شمره لال ذاک  
 از صفوا العقارب و زهر اللفظ اقم در زار دراری کاشف الفطر فاح بکل فاقطه و کالدراری  
 کل واری ما اتمها الذین من اقران فنون الافتنان سجنون افسح ذاک اتم اتم اتم و ن

طری

در باب کتاب

و در این کتاب بسیار از صنایع و تزیینات و در این کتاب بسیار از صنایع و تزیینات و در این کتاب بسیار از صنایع و تزیینات

و لکن فیها ما تشبهی بفساد و لکن فیها ما تذبحون اقمه هذا السحریت ام انتم یذبحون چون این نسخه العجیب  
 و شما صحت در آن چه پیشتر که عتسما کشما و اشتهار به این آنچه عرض میکنید آیا این حرف شما <sup>آباد و بنگلید</sup>

اللتی من اوصافها حارت العقول و کلت اللسان و فیها ما تشبهی النفس و نلذ الا عین ببطر  
 آنچه از <sup>تجربند و عقلمند و لال شده اند با ما در این صفت آنچه تشبهتند نفسها و لذت بینه چشمها</sup>

تذقیق و تمحیق مروق آمد و پدید آمد و تزییق ملحوظ و درین معانی معانی وافی و  
 شدت نظر بسیار کوشش نیز کوشش <sup>تنزل و مقام</sup>

اسحاق و اسحاقی کافی رفت کلچین حدقه ناظره از ریاحین حدیقه ناظره اش چندین کشت  
<sup>از</sup>

بر پشت بست و نشاء انشا طرازی و کیفیت کیفیت الا شرعبارت پروازیش در پیش  
 ربانی و فرج بخشی با خرد خرو و دان عقل راجح ریحق بسک سحیق آغاز نهاد شعر مشام جان  
 مائل <sup>خواب بخت</sup>

معطر شد از ان اوراق عنبر بود که هر یک نافه از شکاف و فرو بود بی آهوی طبع مشتاق بی  
 مایه <sup>عجب</sup>

مشتاق از مساق کلامش مساع ساع و یساقون من ریحق محتوم خنامه سبک دریافت کرد  
 سباق <sup>و در خواب بخورد او تراب گویند که هر آن او سنگ است</sup>

ذک فلیتغافل المتنافسون و انان ملاحه تلخیص و فصاحت بلوغ و بر احوال ترتیب و  
 این رغبت میکنند در وقت کندگان

بزرگت ترکیب و سلاست تلیق و نفاست تلیق و تناسل تریق و صداقت تلیق  
 در این چیزی نگارستان <sup>بجگرت</sup>

و تراوت تمیق و رشاقه تشیق و سیاق تریق و افاضه رایحه و افاضه رایحه و تشیب  
 جاری شدن روشن بندی سحت شکافتن تحسین کلام زیاد کنند بیان سبزه خرم

رایحه و تشیلات رافعه شمر تلان ما هر اوراق همارق تالیفات خود را از عرق شمر ساری  
 تشک کنند و تشاب و رایح و زیاد ماذق صیغه

باب مالیه زند که مثل هذا فلیعمل العالمون شعر منضی کتاب را فی عیاننا اجلی و اشرف  
 مثل این عمل میکنند که کنندگان بمرکز خود قسم کنند فی عیاننا در اشکال بزرگتر و صریح تر

نوع المقبول فالفاظ و المعانی جمیعاً + یرانی لعیون مراعی المقبول پس در عهد دولت  
 نوع لغتینیا این الفاظ و معانی اوست و دیدنی چشم انداز مراعات کرده عقلمند

روزافرون سلطان سلاطین الشرق والغرب الذی سخر سفیه الارض کا الشرق من العرب  
 دیدنی چشم انداز مراعات کرده عقلمند

عسل اسل و ضرب ضربه اش احلام من العسل و انصرف مطارب جدال الش ابی من مجال الطرب  
 جداگان

ویاچ کتب

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کیو مرث شانی که صیت عدل و دادش از آوازه شهرت پیشداویان پیش افتاده کیتبا و حکما  
 که رشک قباب کیان جلالش کی بر دل کیان نهاده و فرخ زاد شهر یاری که ساسانیان  
 در دربار فلک سانش ساسانی حسب اند و نرسی شوکتی که اشکانیان از نرسیدن بختش از  
 اشک فشانی اشکانی لقب اند و اردشیر توانی که اردشیر در پیش نهیب همیشه از روباها که آمد  
 و بهمن بهمن مقامی که بطار و ده ضمیمه تهورش بلنکی که اید بلنکی که اید سکندر در اراکش در اراکش سنجاقها  
 و خسروان پر و شیر پرده و دیده خاک پر و زور گاه پر و نر شانش از لطف سکنه درش پر سکندر  
 بختی فراسیاب شان میگرد و دور بحر سطوت پایش کاسه سر بر سکت در تختی فرسیاب  
 سان میگرد و دارای جهان آرایش آرایش افزای و سپهر و اورنگ و پیش اورنگ و پیش  
 فریدون دون و پو شنک رشک در عرصه بیلی از بز و بال و بالا با بهمتن  
 و در میدان نبردش اسفندیار از شجاعت زوین تن بعقبه علیش جاجم جم شوکت  
 جاجم جاجم ساسی و در نوشتن طریق انقیادش سر کشان جهان بکلام قلم آسای ساسی سر قدم فرسا  
 قصه تخت جمشید و جنب داستان سیریش تخت لیسیت و طنطنه عسکر و دم و هند و پهن  
 دشت اقتدارش طقطقه در پیش سنگ مسندش جرم خورشید و ماه دون و بساط کرد و  
 ساطن را اطلس حرم عظیم میر انداز فغم الما بدون آهن تیغش با طالع تیوری قرین و ضرب  
 دستش از جهان آفرین آفرین شمشیر لال نندش در ابداری ماه آب و دشت شمشیر ناندیش  
 تاننده دست فلک و پنجه آفتاب تیر مار تخت رنگ از واکشش تار و مار کن بهی خصم

در اول کیان نهاده  
 فرخ زاد شهر یاری  
 ساسانیان  
 که اید بلنکی  
 که اید سکندر  
 در اراکش  
 سنجاقها  
 سر سکندر  
 بختی فرسیاب  
 اسفندیار  
 جاجم جم شوکت  
 جاجم جاجم ساسی  
 سر قدم فرسا  
 تخت لیسیت  
 طنطنه عسکر  
 دم و هند و پهن  
 دشت اقتدارش  
 ساطن را اطلس  
 حرم عظیم  
 میر انداز  
 فغم الما  
 بدون آهن  
 تیغش با  
 طالع تیوری  
 قرین و ضرب  
 دستش از  
 جهان آفرین  
 آفرین شمشیر  
 لال نندش  
 در ابداری  
 ماه آب و  
 دشت شمشیر  
 ناندیش  
 تاننده دست  
 فلک و پنجه  
 آفتاب تیر  
 مار تخت  
 رنگ از واکشش  
 تار و مار کن  
 بهی خصم

طقطقه  
 ساطن  
 حرم عظیم  
 میر انداز  
 فغم الما  
 بدون آهن  
 تیغش با  
 طالع تیوری  
 قرین و ضرب  
 دستش از  
 جهان آفرین  
 آفرین شمشیر  
 لال نندش  
 در ابداری  
 ماه آب و  
 دشت شمشیر  
 ناندیش  
 تاننده دست  
 فلک و پنجه  
 آفتاب تیر  
 مار تخت  
 رنگ از واکشش  
 تار و مار کن  
 بهی خصم

دیباچه کتاب

قلوب

کتاب را بنویسید ۱۲  
 در نظر باغبان آتش نشان بیابان از آن کجانش شیر شکسته  
 پربانی طایر تنیز و از سهم تیر دروغ شکافش همدم قدر غش فلک پربریز و سالیس سیاه من را  
 حدیث حادثه غاشیه از غاشیه کشان قوس معنوی عقوبت سهم افکن قلوب بدکیشان از حلقه بلوق در  
 کاهش چرخ از ابرینیه در کوش و از حصول تیغ زهره کدازش شیر خزان در عین و خموش  
 و خاموش و در زبان و ولتق عتکبوت از بیگاری کس میراند و بال حمایتش هر ذباب ضعیفی  
 شیر کس میراند گردش کردن کردن بر وفق مراد و مرش و ممالک باشکوه کسب شکوه  
 ممالک ملوک احتشامش بندکان بیض و سودش سی سوووه بر فلک سوووه و در عهد عهد پر سود  
 ابيض و اسود و اسوده در زمان حجت آثارش از نوای خوشدلی مرغ کباب بر باب  
 زن و در ایام بی آزارش ابر ازاری از صراحی سپهر زجاجی بر خدر یجان و عجمه عجمه کلاب زن  
 در عهد عاجز نوازش دل شاهین از چکل اردک فاز هست و در دور ظلم پردازش اگر سنیه بنا  
 سینه باز هست اگر کر کردون پایانش پای بر کردون نیز ختنی سپهر از مهر دعوی صاحب  
 کلامی نگردی و اگر از چرخ چرخ صلابتش مرغ مرغ بدت و سهام مجلس بر جاس مغلفط  
 آسمان بر نشدی فلک تیر و سپهر مقوس از ترس نرسی نگشتی مهر و شفقش سجاد دره پروری از مهر  
 و شفق و شفق قهرش جهان بلار اشام عشق نبرد زبر و جد فض خاتم جلالتش و فیروزه فیروزی  
 نکین انکشته اقبالش در جنب سطوت بر ستانیش سامن بر یجان سامن بر ص با ضو طلعت انورش چهره  
 ابرص چهره ابرص در میدان زرش از فرط دهنشت بر سامن بر سامن و سامن طاری و در مجلس  
 مری است

در نظر باغبان آتش نشان بیابان از آن کجانش شیر شکسته  
 پربانی طایر تنیز و از سهم تیر دروغ شکافش همدم قدر غش فلک پربریز و سالیس سیاه من را  
 حدیث حادثه غاشیه از غاشیه کشان قوس معنوی عقوبت سهم افکن قلوب بدکیشان از حلقه بلوق در  
 کاهش چرخ از ابرینیه در کوش و از حصول تیغ زهره کدازش شیر خزان در عین و خموش  
 و خاموش و در زبان و ولتق عتکبوت از بیگاری کس میراند و بال حمایتش هر ذباب ضعیفی  
 شیر کس میراند گردش کردن کردن بر وفق مراد و مرش و ممالک باشکوه کسب شکوه  
 ممالک ملوک احتشامش بندکان بیض و سودش سی سوووه بر فلک سوووه و در عهد عهد پر سود  
 ابيض و اسود و اسوده در زمان حجت آثارش از نوای خوشدلی مرغ کباب بر باب  
 زن و در ایام بی آزارش ابر ازاری از صراحی سپهر زجاجی بر خدر یجان و عجمه عجمه کلاب زن  
 در عهد عاجز نوازش دل شاهین از چکل اردک فاز هست و در دور ظلم پردازش اگر سنیه بنا  
 سینه باز هست اگر کر کردون پایانش پای بر کردون نیز ختنی سپهر از مهر دعوی صاحب  
 کلامی نگردی و اگر از چرخ چرخ صلابتش مرغ مرغ بدت و سهام مجلس بر جاس مغلفط  
 آسمان بر نشدی فلک تیر و سپهر مقوس از ترس نرسی نگشتی مهر و شفقش سجاد دره پروری از مهر  
 و شفق و شفق قهرش جهان بلار اشام عشق نبرد زبر و جد فض خاتم جلالتش و فیروزه فیروزی  
 نکین انکشته اقبالش در جنب سطوت بر ستانیش سامن بر یجان سامن بر ص با ضو طلعت انورش چهره  
 ابرص چهره ابرص در میدان زرش از فرط دهنشت بر سامن بر سامن و سامن طاری و در مجلس  
 مری است

و مینویسند بر سر است  
 در طایفه بلبلت کلام  
 در روز و روز از آن کجانش شیر شکسته  
 کس از آن  
 کلامی نگردی و اگر از چرخ چرخ صلابتش مرغ مرغ بدت و سهام مجلس بر جاس مغلفط  
 آسمان بر نشدی فلک تیر و سپهر مقوس از ترس نرسی نگشتی مهر و شفقش سجاد دره پروری از مهر  
 و شفق و شفق قهرش جهان بلار اشام عشق نبرد زبر و جد فض خاتم جلالتش و فیروزه فیروزی  
 نکین انکشته اقبالش در جنب سطوت بر ستانیش سامن بر یجان سامن بر ص با ضو طلعت انورش چهره  
 ابرص چهره ابرص در میدان زرش از فرط دهنشت بر سامن بر سامن و سامن طاری و در مجلس  
 مری است

مجلس

در وقت مجلس  
 در وقت مجلس  
 در وقت مجلس  
 در وقت مجلس

# درباره کتاب

برش از قاب خجالت بر شمع مرصع نوم و ریشه ساری از ضرب چکیده اش خون از درز گلگلی  
 تاجداران چکیده و در چراگاه عدلش بره بزه از پستان شیر مکیده و بشنا بهت لغت با پوش  
 بلال اگر بر آسمان سرساید شاید وجود کف کرش را در کفایتین و بهم و قیاس اگر با سنگینی بود  
 سنجید بارت ز اید آید و از آب نیر لطفش هر که جرعه نوشد نیرد و سنجاب هیچ تمنای بی توجه  
 حضرتش صورت حصول پذیرد کل مزاج اقدش تشین خود خاک ستم شهبش عنبرین بوجین  
 کندش خاکیر و بهمت چین ستانش خطا بخش و نوسن قدش آفتاب و رکاب و ریض صلا  
 آسمان رخس و شجر خلافتش پیکان برک و سب رثم و افسار صملتان و قیاس سره اش قیاس سره  
 و سلاطین با افسر از مناقب مزایر مناقب استقصای مناقبش نتوان رسید و پیا می رود لغت  
 سابق قلم کرده و مفاوز استیجاب لغتش تواند که و دید اسب چو بین کلک را کی آن یار است که  
 در نوشتن بیاض صحنه بصر مرصع و ذکر حدیث پویه نماید و حمامه و رقا و خامه مقصود الجناح  
 کجا آن قدرت که در جو هوای ورق بهوای تفضیل تفضیل او بلند پروازی کند چون چابک  
 سواران بنان بیوب قلم را در مرغای قصبه <sup>با سه بیان</sup> سن طویل قصر طناب اطناب و شد طویل کرده  
 بجانب ختصار و احتصار عنان کرای شد دل بانگ زده بان اسم سایش اباغد بکا غن  
 بر و نام نامیش ابجزت در نامه بنامه در آورش قلم بالراس و بعین گفت شخت باب که  
 معنی دهان شست و بنیش پای چین راه نیش چیت حبت و سر زمین ورق را ماشا  
 علمی راسه در نوشتن خدیو افق و نادرافاق نوشت آنکه شعر از نهیب رنم تیر فوس  
ببریده

مجلس ماسه ۱۳  
 این کتاب در وقت دستاوی است

کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه

کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه

کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه  
 کتابخانه کتابخانه

کتاب در بیان حکایت ۱۱

نظم در بیان حکایت ۱۱  
در بیان حکایت ۱۱  
در بیان حکایت ۱۱

در بیان حکایت ۱۱  
در بیان حکایت ۱۱  
در بیان حکایت ۱۱

در بیان حکایت ۱۱  
در بیان حکایت ۱۱  
در بیان حکایت ۱۱

ذوالقرنین و تورچه مغرب رو و در شب سکنه آفتاب اللهم ابدنا نوره لا فائتة الا تمام و ابدنا نوره  
 لا عائنه الا تمام بالتمام منهم تا بید و لفتین ملقن توفیق این سیاح غرق عمارت و سیاح غرق عمارت  
 بلبل بالانوائی بنیوای ریاض ضعیف نالی و صلصل سهوای شکسته بانی نکارنده این اطروفه فی نظیر  
 محمد مدی ابن محمد نصیر راز قما الله فی الدارین الرزق الدیرا و العیش النظر کلهم این مدعا  
 خلد خلد و جنان جنان چنان غنچه کشاشد که جواهر کلیات و قیام زمان این خدیو زمان را  
 در نظم نظر بسط ضبط کشیده بهر حله بیانی این مطلب پیک نیک پی اندیشه را از خاک  
 عصای طلب بدست دهد و قوتین فاکره و ناطقه را که یاسج و ماشح قلب اند برای  
 اجزای ما معین این معنی حکم الق و کوک فی الدلار از کلک و دوات و اذانت ولو  
 و اولاد کنار نهد هر چند که در دته جبرعه بیان جناب مستغنی الاوصاف و صاف صاف  
 صهبای مصطبحان مصطبه تر شکل است و تو قل بر قلل تو عمل عبارات آن خارج از اندازه  
 اقدام تو عمل لیکن بعد لول الحق الحق ان یثبوع رای مسد و نیت مشد و کشت که در طریق طیار  
 طرازی و سنای صنایع نگاری و سنای پردازی بیگانه فو تکا پوک و ده بر اع بر اع خرا خذ و نعل  
 بالنقل پیر و سلاقی او هم کلک مسلاق او سازد و ان لم یدرک لصناع شاد و لصانع چون  
 و بیر همت قلم اظفار تسلیم کرده ترغیش و ترشوق و تعلیق و تشیق آغازند و کعبیت خامه از  
 صفر صیر آثار پید آغار بد ضمیر زولیده و خاطر تر زولیده با غرار خاطر من مستند بر  
 نقد خاطر دامن تحمل بر افشانند و نفوس این افشان بر خوانند که سحرگاه از نقش مین  
 در نظر اندازد

در بیان حکایت ۱۱  
در بیان حکایت ۱۱  
در بیان حکایت ۱۱



دیباچه کتاب

فاووه چون است

در کتب کشف کلمات

بنجیدن بحیاده است و سفینه را ده خاطر از ادوات درین بحر مخی بی خاوه مایستوی لایحی  
 والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الخور و شعرا این راه که سر کرده از مغرورشی بزم  
 که تمیز نرسی از دوری پس صفت دستهدن و صفت حسن من علی المنطق و تسکوت  
 سترمد و و فدام علی الفدا و شعربزبان باش یعنی که قلم تمان بان یافت سرش در خطر است پس  
 بوسیله مالا یدرک کلا سترک کله تو سئل و بوصله فقد یستجیع الورق و سی حمامه و قد تنطق العبدان  
 و سی جهاد تو سئل حسیه پیاپی ادب برخاستم و باکت تو گفت تکلفت کفیرا ہی خستم و کارا و کن  
 من یاس که پیوسته مانند شعله ذکار بلاط و لطاط و سهول و حزن جهان سعانی لا مع بود  
 تیرا کم عیون حزن و یاس محبوب شد و دهای او هی من قیس که بلاغت قیس را ادبی و ادبی  
 من نفس شمردی و نور تجلی از پر توش دماه علی تنیک من سنا بقبس کفتی دمان لطق بر سبت و  
 شاهر و سبت و سبت دروغ داشته در حمال حمال خد بخدر تجذر و تجذر نفعت و بیج و وجه جبه  
 مطلوب کشف التفاسی با قناع از قنوع صورت نه سبت و طبع کلیل نیر طبع کلال از اینه بن  
 ظاهر کرد نه بفرض کفت که پیدایشی کیان کنج روان بخور روان رنجور سپرده و گادان جنبه شایگان  
 خسرو در نهانخانه قلب مخزون مخزون نساخته شایگان طبع چندین سیدیکه سیم وزیر چهره شایگان  
 قلمزم و عمان را محیط سیم بالبحاح و لبحاج طلب اینمه لطف لطف ارسن منو طر کجا ما عذری  
 کنز الطیف و ما عدی دلک مانه عده هنر مند نیست اول مانه صد چندان کل خندان این  
 درین چین بر اهل انش انش کلحن دان بر خوان پر خون سپهر فاشه ترک و تجرید بر خوان شبها

باز

در کتب کشف کلمات

در کتب کشف کلمات



# ویباچکتاب

تو جهان بیان کننده

تو باقی از بیان دیگر

که همیشه از دست حساکی در طریق مختم سر باخته و تیغ دوستی خود را سینه چاک اه وفا سناست  
 بدستگیریم خطاب بی عصای او کا علیها از حیران ضمیرم یافته و در انجاح مطالبیم با اشاره  
 سرافرازی سر مستدم ساخته شافیه سبک کام تشوید اسود آسا از سخنان تلخ بر اعداد عاق جانگزر امیوه  
 و زبان هجاء و حجابسان نیزه خطی از طعنات سلکی و مخلوجه بحر حریف طعنه زن در کارزار سخن  
 کار زاردمی نیز مغزی از سر بر کن و بکامم کامی بردار و شطری از سطر نیازم رقم زن و شم از  
 راز در و نم نم کار ازین تننا کلبن مسلم را شکوفهای شکفت شکفت و در حظه شده از فرغ سر  
 یضیق صدری و لای سطلق لبانی بر کشیده کانا لیک فی سفایته بدست کشتا طه شایطه  
 خاطر زادگان تو بوده ام و از داد و شکنین غدا بر عذر ابر عذاراموش و شخ و کل  
 شکل خسار و گش کوش گشوده و طره های پر چین خم خم از مشک نجم بر چهره ترای چین خشتن  
 بر آنچینه ام و مرغولهای رسا و نغولهای غنبر سارا که عنبرش مشک سارا بوده بر عارض خراید  
 جراید او خسته و از ناز و نایب کمالیق کمالیق مشک تر یکا فوز مشک امنجه ام و از نا فجه آ  
 زبان قطرات قطره نکمت بر قطره ورق ریخته جمال و سیم سیم تنان بیان تنان ثمان آذیرا  
 بلا تعلل نموده ام و بر بیاض کا فور کون مشک سود سوده مانند زبان آوران ذوی شسته  
 شق شقه لوی والای شقوق سخن و کشف برجم والای صنوف بیان کرده ام و بیال کشا  
 تذر وان پر خط و حال حسن تلفیق چیر بقیقت طاوسی کرفره الزفراف فی الزفرف بر خیرل معا  
 کسترده از نوشتن اه رضایت سر باز کرده سر زده بهر جا شافته ام و بخواطر جوییت وزر  
 بر عهدن لای الون دال مضمون

تو باقی از بیان دیگر

تو باقی از بیان دیگر

دریاچه کتاب

باشفید و سیاه از در آمیزش در آمده و بر تافته جز سز نش و سیاه روی حسابم  
 بوده اگر سنج بعد حرف ترا بر زبان رانم و بعد مستی تو پار بر جاوه مسطر گذارم تیغ بر فرقم چو سیاه  
 و بند از بندم کسخته شود قلن کلمه ایوم انشا چون خامه نال نال سپیکر چو نال ضعیف نال  
 این حکایت با حکایت و این قصه پر شکایت بر خوانند باد و ات که تمام ای آنکه از لیقه بی ایت که لیا  
 بر کیسوان شود شهر کلام سخن و نواهد نهامه سید زنها و عبارت عیبر و عنبر آمیخته و در مشکوی مشکوی  
 اوراق خطائی طرف رخسار فرنگی نثر ادبیا زلف زکی آویخته اگر خامه خام دست  
 رو بر سینه ز و باری نویاری پیش کسیر و آرزوی مرا از روی بگریز کی پذیرد و ات چون  
 این مقال شگفت پوزر به پوزش کشتوه کفنت پیما ت مر اثر ولید کی از تو بشیست رو  
 محجون من از لیلید لیلید پیش مصرع روز کار آشفت ترا زلف تو یا کار من سیاه خام  
 از خیل کدر جمع ما هم است و عبار لیلید و قلند تل تل بل کوه کوه بر نفسای در و نم تر کرم  
 سینه غم گند ام چندان کردیم بر روی هم شسته که اگر از من بقلم نرس خطر بیان  
 نکارند خط عبار بنظر آید و از من بل افسرده ام افشوده پیچ و رنج و شکنج کشته آفت در طراوت  
 در کام دمان من نموده که گلک و سید بصد تدبیر از برای تدبیر لپی تر نماید بر و این سواد  
 سویدای دل ترک ده و قدم برین وادی سینه فلا نقصا جنبی قد یکجت من گدنی عش ذرا  
 بمفا و آنکه مصرع بالاتر از سیاهی رنگی و در نباشند بازا عاده عرض نیاز کردم که ای کشتو  
 پاریر اسواد عظمه وای در سیاه روزی بار و زسیا هم توام ای آنکه خیرت مریب

تا گل با گل سحر تو گل  
 در دم من کوچکی است  
 خوشتر از آن که من شام نگاه  
 در کجاست چو است  
 که عاشق تو به من نماند  
 در کجاست  
 کرب و دو دست کردن  
 و بقدر از نور تو در راه  
 خواست  
 زلف زلفی  
 ۲۱  
 زلف من سینه  
 که زلفی که در دیده  
 در دلم زلفی که در دیده  
 زلف من سینه  
 که زلفی که در دیده  
 در دلم زلفی که در دیده  
 زلف من سینه  
 که زلفی که در دیده  
 در دلم زلفی که در دیده  
 زلف من سینه  
 که زلفی که در دیده  
 در دلم زلفی که در دیده



# دیباچه کتاب

افادات سروش میر و نثر تا ت خنک کوید و کانی یکسا پیشرف اکتساب جوید هر حرفی از  
 کلاش را که ما خدا شتقاق شتقوق علوم است از روی شتقاق چون تو کج خود جاد شمر و از نم  
 ناقص کفار صحیح و مثالات سالم اورا الفیت و هموز و از معنی احوث دست تغییر او را  
 مضاعف گردانند و اوقات خود را صرف اعلال و مجروح و نفی اقوال و که استثنی و منفرد  
 اربیع سخاه خان ماضی و حال و استقبال است نموده فعال مدح او را یدم نسبت دهند  
 و همچنین هر صاحب ای سخن آرای که جوئیات زبیر و اعتزازات تابعه و یا شمیات کجاست  
 و نقاض جریر و خمریات ابی نواس زهدیات ابی القتا هتیه و مدراج کجبری و تشبیهات ابن  
 اعرری و رو ضیات صنوبری و لطایف کثاجم و بدریات مبتنی و بدعییات بدیع  
 الزمان و رسائل صابی و مقولات ضبی را ما است کلام صبی بر طاق لسان جفت عطلت  
 سازد و در معرض معارضت رباعیات و سننش باعنیات درست را بهشت بونج از  
 یخ برشکند و محشوات یتیش نیچه پوسعیدر ستمی را بقوت معنی برتابد و در شیوه تناسب  
 کلام مراد القیس را مخالف قیاس و انامید خزانل صخر خزانل سخن شمر و و جریر خبر بر اعتراف  
 بنوا فصیح معنی لسانا کلم نکند منظومات حسن بن ثابت از باب خسان تین و غدوت  
 سخنان سجهان اسحیه ملت لسان خود انکار و محضت هم را در انساب بلاغت محضرم اب  
 و اندابو تمام را بنا نامی نسبت دهد طرفه را در طرفه یعنی طرفین نظم ظرایف از هم باشند  
 سحره را بر زه و رانی سحر کذا سحر جیس ای جیس و صین اندازد و کثیره را بی غره سازد

در اینجا سخن است که...  
 در اینجا سخن است که...  
 در اینجا سخن است که...

این سبک را...  
 این سبک را...  
 این سبک را...

این سبک را...  
 این سبک را...  
 این سبک را...

در مباحث کتاب

اخطار اخطا و خطل در کیر و ذوالدجاج را در جاجه ناظم شمارد و دو یک سخن اپرویا بلند  
 پروری در هم شکند قلاید مثنوی رسته بی برقلید و اندور با عیات معری اسعری از سلاسیب  
 و اشعار معری اسعری بر معرت کرد و اندو چون در عرصه بلاغت تبلیغ مضامین بلوغ  
 نام مبالغت کند بر عتارت جمال ابو فراس امیرمخل سازد و در شیوه طرور کسب با فاسا  
 از فرس فرست در اندازد بسید بلا و بلاوت پوید و سیکال گلیل کرد سخن پردازان  
 حسام انخسام کیر و وصیت شهرت راعی و ذوالرئه صوت راعی رسه شود لطایف کلام  
 معذول بتبذل بر آید تجری از تحیر سجری از پیش و کم لب نتواند کشود و تبریزی شاعر  
 در مقام تبریز تبریز ساغری تواند نمود رجم بر اجرد ز مدحش از بجز این خاطر کنیا  
 نتواند آورد و کتبه شریه در حرم فصاحت و مشعر شاعرت با سلام ارکان کعبیت  
 و سعی مرده با صفائی شعرش نیار و پرداخت قایل او در لوح طنق کما طنق فی لوح الحجر  
 و بابت آمده زمانه او را استیبرین شعر آواره بلا سازد و مانند حرف لغو بدیهه اندازد و در  
 ترنیم منظومات اینق و تریق خیالات و قیق اوق من اذ قیق و تلحین کلام فی نظیر  
 شقایق نظر سخن پرداز و شعر قنهم فی سخن القول نغمه ساز و ما هو یقول شاعر کشته زبان حالش را  
 درین دبیرینج و سدرای محنت سنگ بسرای طبع مکتب سنج سترا و چهار سر و دوسرای این  
 بیت غم گنج کرد و اند شعر و ما و ارحی من حیات و هیتمه مقسمه بین التوا و التوا و التوا هم با ظم قدسی خیال  
 صاحب رای که در پیش جووت سخنش نطق ناطق صامت با شد و شوکت و شانی  
 بستان آن امید من از زندگانی بد نوم ناخوش سردار درین دولت و هیبت  
 بزمان

و بجاچه ناظم شمارد  
 معری اسعری  
 در عرصه بلاغت تبلیغ مضامین بلوغ  
 نام مبالغت کند بر عتارت جمال ابو فراس  
 از فرس فرست در اندازد بسید بلا و بلاوت پوید و سیکال گلیل کرد سخن پردازان  
 حسام انخسام کیر و وصیت شهرت راعی و ذوالرئه صوت راعی رسه شود لطایف کلام  
 معذول بتبذل بر آید تجری از تحیر سجری از پیش و کم لب نتواند کشود و تبریزی شاعر  
 در مقام تبریز تبریز ساغری تواند نمود رجم بر اجرد ز مدحش از بجز این خاطر کنیا  
 نتواند آورد و کتبه شریه در حرم فصاحت و مشعر شاعرت با سلام ارکان کعبیت  
 و سعی مرده با صفائی شعرش نیار و پرداخت قایل او در لوح طنق کما طنق فی لوح الحجر  
 و بابت آمده زمانه او را استیبرین شعر آواره بلا سازد و مانند حرف لغو بدیهه اندازد و در  
 ترنیم منظومات اینق و تریق خیالات و قیق اوق من اذ قیق و تلحین کلام فی نظیر  
 شقایق نظر سخن پرداز و شعر قنهم فی سخن القول نغمه ساز و ما هو یقول شاعر کشته زبان حالش را  
 درین دبیرینج و سدرای محنت سنگ بسرای طبع مکتب سنج سترا و چهار سر و دوسرای این  
 بیت غم گنج کرد و اند شعر و ما و ارحی من حیات و هیتمه مقسمه بین التوا و التوا و التوا هم با ظم قدسی خیال  
 صاحب رای که در پیش جووت سخنش نطق ناطق صامت با شد و شوکت و شانی  
 بستان آن امید من از زندگانی بد نوم ناخوش سردار درین دولت و هیبت  
 بزمان

# دیبچه کتاب

و شانی شکسته با طراوت بیانش کلزار فردوسی از طراوت دور نماید و در جنب اشراق  
 ضمیرش شعله تجلی بیضا چون شمشه تصویر بی نور خسر و ارشیدین کھنارش سخن لب کشاید و  
 سخانی در مقابل شعرا بدارش چون رکاب بر تیر آید با نثار مقال و جحش شامی از فیض ماوه  
 کساری غنی و در برابر اقوال و کوشش نظم تنها و بیکانه بی معنی عذوبت منطوقاتش لالی بر از جوی  
 خجالت و فرخندگی آید اندازد و بلالی اهل آساز نک زردی و نقض شهره شهر و نکشت نما  
 افاق سازد و در طور طور سخنورش کلیم کلیم بر سر کلام خود کشد و در بزم بلاغت کنتیش  
 طبع سلیم سلیم سا بطن خطاب صراط با نقد و مکتبی رطل بستانی خواند و اهل را از اهل مبراد  
 قوسی کمان کمانش استواند کشید و نظیری نظیر او تواند کرد و دید خستری ستاره سوخته او باشد  
 و آذری آتش سجان افروخته او بالا خزه از نکبات دهر تزاری لقب و خرنی خطاب و  
 بلاکی مخلص شده بدگر احوال خود تذکر این شعرا شعرا سازد و با سخی نجفی دارم چو چشم خسر و همب  
 چشمی دارم چو حسن شیرین همه آب جسمی دارم چو جان محنون همه در جانی دارم چو زلف  
 لیلی تاب و اتحق و انشور مفلح و سخن سنج شفیقهی که بر آینه بر آینه پرورش در طلاقت با  
 و ذلالت لسان لقاعه نریغ باشد و حلاوه و تحریر و طلاوه و تقریرش در بیان معانی  
 و معانی بیان احلامن البدیع و ارکان بیت ذوقا فلتین وجود با وجود و وجودش  
 در فن بدیع ابداع بحسن تناسب ترکیب یافته و شایع و در بر و مفوق و شش و کوب  
 و انشای بی شوائب التباس بصنعت استهیم و بدیع و عمل توشیح و توشیح تبار و پود محسنات ذائمه

تذکره

تذکره  
 در بیان  
 در بیان  
 در بیان

۲۵  
 در بیان  
 در بیان  
 در بیان

و لطایف عرضیه یافته بر قامت موزون همفوقات نظم حمل مملکات لطیف پوشانند و تشنه  
 لبان سخن از معانی آیدار ما معین نوشتند کلاک و وزبان اگر هزار دستان کرد و پندت  
 داستان بلاغتش یکی از هزار نتوان کھنت و اگر از شعرهای ترش رقم شود از آیداری معانی  
 آن صدای آشیار از صریر خانه خشک توان شفقت چون مشاطه طبع بدیهه بخش بشناختن کما  
 جده سلسله مویان شمار نازک را بر ستمی و مرسل از مفرق نظم سلسل در اندازد شعر شعری  
 کو کپه ما تقدم بقدم شعرش و مومین الشعرا ذوق و من السیف ارق طره آسا در آویزند  
 و فصای ترون آینه و خالیه عالی روان بی پای کلکش فروریزند عاقبت غزلت  
 احوالش از مطلع تا مقطع از احتمال و تسلیم تو اتر طحات و تضیق و تشدید تو از خطرات  
 مدخول و بقوانی عموم شکاوس و مترکب و اسجاع هموم مستدارک و متراوف بمقصدی  
 و معروف کشته ببردان و جیل نایره محن و مقید بقید نوایب ز من شود و منظومات  
 اسباب معیتش از استدراک تنافر و تناقض و استتباع تغییر و تناقص نشور و از سبب و  
 مقطوع و مهور آمده تسهیل و تکمیل امور خویش ادر تحت طبقات چرخ طمع و سپهر مضع نمود  
 سهل مقلع بیند و قصاید مقاصدش بتراجع بخت ترجیع و باعنات کروب مستزاد بوده  
 روی و از کناره بیت غزلت گزینید و ترکیب نظم بی انتظام کمالش از صد زناع و ضحکم  
 موصل و لغم قریل و از ابتدای حیات تا ضرب اجل از جمیع ثور و تفریق جو جمع مع التفریق  
 بریش محصل کشته غم جهان و جهان غم طرد و عکسی از مجموع احوالش و ظهور لال و در شمل شهر بر  
 عبت

سعی در شرح و تفسیر  
 و سلسله از اصطلاحات  
 علم عروض است ۱۱۲  
 در بیان  
 در بیان  
 ۲۶  
 در بیان  
 در بیان  
 در بیان



در بقیه الطور

را در شفا جبروت...  
درد را علاج دارد...  
نور...  
بسیار...  
در وقت...  
بسیار...  
در وقت...  
بسیار...  
در وقت...  
بسیار...  
در وقت...  
بسیار...

رباطات...  
بسیار...  
دانش...  
عقل...  
کویند...  
در غصه...  
که...  
بسیار...  
عقل...  
محمود...  
محمود...

ودانای دنی یعنی فلاطون را نادان و دنی داند و دیوجانس را محالست بیورد و کیر و شفا...  
را در شفا جبروت خبط و هوان <sup>یابدا</sup> ابوالبرکات را بر گت رای انصاف دهد چون ابن سینا <sup>بلیب دادی</sup>  
منتقله طور سینای منتقبش پوید <sup>خاری</sup> بیا و ابوالبصیر از توتیای قلمش بصیرت <sup>اوما...</sup>  
جوید نفس قدیش با انفاس سیجائی بدم <sup>اوما...</sup> و خلق با طینتش طیب طینت نبی آدم از خاصیت  
شناسی شیا صیت <sup>همانرا با در دو</sup> مهارتش بس بلند و از معرفت او و او و قوید بقراط بقیراطی از ادوات  
تحقیق و داکمی از تراکیب تدقیقش سیازند آوازه علم ضمیر بطاسیش نطاس فلک <sup>مطمن</sup> سطنن  
و از افاوات مفسدش قانون شفا سطنن موجری از کلیات حذق کافیش حاوی اسباب  
و علامات نجات <sup>فوج فوج کرده سده</sup> و فصلی از مذکره فصل مغنی و شافیش <sup>شانی</sup> و منہاج فنون  
معالجات اگر با در زخمی <sup>تعمیر</sup> بر در زلامی تحت تشریح آغازه و نمتهی الحروف قبل آن  
بفصل الی لم مقصد و اگر با در بجز بر سفاین <sup>تمام میشود بر سما</sup> و در آن کمال تجربیم و رقی شرح نویسد  
تقدیرا <sup>تمام میشود بجهتین</sup> قبل آن <sup>بتمام</sup> نقد و سن موشکافش بر عروق سخنیه نکات نازک بطراز دوازده  
ضمیر را بر آورده و در رباطات معانی باریک بر او تار از تباط کشد با کلک ناشی بر عظام سمان  
و علل جاورسیه بار چندین حدس شرح بکار دو برای عقلا و مفاسل شرح مفصل  
مفصل اللطف من ما المفاسل و اعذب من نه سلسل تدوین بدین جزیره تغیریه حصیه از  
جسم صبا و یرقان از چهره زرقان <sup>طیف نراد آب و نه</sup> پر دازد و بحسن تخدیق و تخدیق حای و ار از طبیعت  
خورشید و دوازده سر سپهر و قارنایل سازد و ستم صنواوی <sup>که...</sup> نهاریا بقیمونای تدبیر نمود

دفعه...



دیباچه کتاب

گندبوی عود نشود و خسته جانی که داد از انقاس بخشش جوید به کام عود و عود و صندل  
 با عود و صندل بستر آرد برای علیان چون دوائی مکنه شفا و طلبش لا اقر و حکمه گفته بودید  
 و چون به بیمار بیماری قدم رنج فرماید رنج سر خویش کسیر و و بدل بصحت بدل شود و گرفتار  
 علت نقصن اطبع نقصش از نقصن به نفس صحت بر نشاند و از ذیل قلوب اساه از حسن  
 سو اسات کرد اسارت بر افشاند حکمت عملی لب از لبند دوشد و بلسان چرب و نرمی  
 روغن بلسان از خشت پخته کشد شعر گانه نمن لطف افکاره بچول بن الدم و اللحم بخصبت  
 روح علی جسمها به اصلاح بین الروح و الجسم عاقبت بقت سرطیس سیر روزی و اقسام  
 استقام موارات گرفت را مد به هر طرف که درمان نماید درم و درمان سیاه و سبزی  
 که مانند غفرون لاسم که کمنام و عرق عرقوب لبش عرقوب الیامه ایام و ختایش  
 خسایس اخلاق و صل اسوس تمام تمام بوده عین پر عیب صنیش دعای نیون  
 قرقه و سیاس و شیرین کاری اعمالش تشریب شربت ریواس بکافه ناس باشد و نمض  
 از نمض و دار چینی از خار چینی و زنجبیل و کلاب از زنجبیل کلاب باز نشناسد و زنجی  
 که از جبه قلب و حجلان خاطرش جزیره تیره تریوید و حقائق ضمیر حقائق تخمیرش طلب خراج  
 الرجال قاتل ابیه باشد و درون و بیرونش منبت رتیلاد و رنج عقربا رویت  
 روی و لاشولش و رحمت زقوم را بشکونه آرد و جلاب خلاب آب سبیش در کوی  
 رضا بجای شفا کار و شفای سکین نماید در باغ و رانغ مانند خرم همیشه خرم بجایش هر سیر غم

منزل  
 و دوائی مکنه شفا  
 و صندل  
 و عود  
 و غفرون  
 و کلاب  
 و زنجبیل  
 و ریواس  
 و عرقوب  
 و حجلان  
 و حقائق  
 و تخمیرش  
 و طلب خراج  
 و الرجال  
 و قاتل ابیه  
 و درون و بیرونش  
 و منبت رتیلاد  
 و رنج عقربا  
 و روی و لاشولش  
 و رحمت زقوم  
 و بشکونه آرد  
 و جلاب خلاب  
 و آب سبیش  
 و در کوی  
 و رضا بجای  
 و شفا کار  
 و شفای سکین  
 و نماید در باغ  
 و رانغ  
 و مانند خرم  
 و همیشه خرم  
 و بجایش  
 و هر سیر غم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

ویا حیات کتاب

سیر غم بود و جناب انیسرف از غبالی سایه بر فرقی فکند و مادر دهر سیه پستان از پستان پستان  
 شیر گامزانی در کاش دوشد و مهری که منجم فصل و منجم الرشا و اوج سما و نقره در  
 کوکب منور و الا نقره و در موشکافی ضیاع نده و در اختر شناسی جبرش نده بوده علم حکما  
 فلاسفه را سغه شمار و بطلمیوس را رقم بطلان بر صفحه تقویم شهرت زند و کوشش را چون کوشش  
 کوشش وارد کوشش کشد و فاخر رشتا کردیش تا کرو شاهی بچاکریش فاخر باشد و رای بی  
 آرایش تماشیل مثلثات افلاک را مبرهن سازد و زمین هندسه کشایش مشبتهات قشابهات  
 را از تدویر و حوایل و جوزهر و مایل الا قواد و زوایل تامل کند سجودت طبع ثاقب  
 فکد فکر در هم شکستد و عذرا را بطوق تطوق کردن آراید و بر فرق فرقدان پای تفوق  
 ساید فلاقیه بمواقع نجوم و انه لغت کون علمون عظیم که کوکب طالعش انگه من تالی النجوم و اختر  
 اقبالش نمودار و بار النجوم بوده همیشه از گاه در ویشان در یوزه نماید و ساکت لمار و  
 غرش ریزد و ویران در او بارش کوشد سماک انزل الطعن او راح شود و مسک الاعم  
 با یاز او مطلق اعنان کرد و وجهه تنسین بستم شم بربیش کند و راقص برقص پای بر فرش  
 کو بد صلیب در عداوتش بقلب و زرد و منطقه اجوز انطاق خصوصت شش بر کمر بند  
 و قرن الثور سیرت طمحت پیش آرد و سهم تیر جفایش زند سفینه بگرداب بلایش افکند  
 عقاب بعقابش عقاب افراز و زبانا بر حسن نختش زبانا افروز و ابدال آبدین و عوض  
 العایضین و دهر الداهین اختر و لقتش در حاق محاق و ستاره اقبالش عین

و یاز او مطلق اعنان کرد و وجهه تنسین بستم شم بربیش کند و راقص برقص پای بر فرش  
 کو بد صلیب در عداوتش بقلب و زرد و منطقه اجوز انطاق خصوصت شش بر کمر بند  
 و قرن الثور سیرت طمحت پیش آرد و سهم تیر جفایش زند سفینه بگرداب بلایش افکند  
 عقاب بعقابش عقاب افراز و زبانا بر حسن نختش زبانا افروز و ابدال آبدین و عوض  
 العایضین و دهر الداهین اختر و لقتش در حاق محاق و ستاره اقبالش عین

دیباچه کتاب

احترام این بیت و در زبان خواهد کرد شعر کوکب نخت مرایج منجم نشاخت یار  
از مادر کیتی بچه طالع زادم و هر تجمی که خسر فزادات فقیه و خطوط جنیش عقرب کج  
راطرعتیه بوده جو زاز جوزا و شعیر از شعر اباز نشاسد و چون از آسمان پرنده از سیما  
سخن گوید و چون از فلک کوسین از فلک جواد بدو ایما کردون دون دون نوار از  
سپند نجوم مجسره کردان نرم عشرتش بوده از درم کیسه اورا حبسوه و لغین در سعید  
بساعتش ساعد بازند تخمین پتحمین حسالش پروازند ذات الکرسی بکری نعتش نشاند  
کلب الجبیر پاسبانی آستانش گلبه باسط ذراعیه بانو صید کوید راس طرب دیش نخت  
ذنب عقده از کارش کشاید قلب بدلداریش آید چه چین مسای نیانش کرد همیشه حسیخ  
نیوفسری تیغ خصومت بر سردانشوران نی کوفراخته و خرگاه دولت برای بهین  
افراخته کاخ خاکساری حنبر بر کاخ عزت اهل کمال نریزد و درین بحر نوحه  
طوفان حوادث جز بطوفان سرای ارباب دانش نخیرد سایه نشینان قباب کردون  
اگر عالی و کردون پیوسته در راسته بازار جهان بازار راستان زبوتند و مطلع بوزن  
طالب و زبون هم عالمی هم در هموم هموست و غموم همزندان مستظل غمام غمای غموم  
چهره نخت نقاب نقاب در تحت نقاب خفاست و طایر احوال کرده نقتات در  
موتقات دهر مژول احوال جهان مام خفض و غیش باغم و فراغت و راح و عسرت همیا  
بهر کبارست مدام خفض و غیش ناعم و فراغت و راح و عسرت همیا بهره کبار دست قضا  
نورگان نظر آب و غم احوالی هر نفس حباب

مقام ضربت  
سنت بر آقا سبک کند  
نقش فقیه  
دوستان  
دوستان را مدد و نام دور  
سوداگر در آستان  
مقام ضربت  
اول است آن چیز است  
کرمی در آن دور الی  
صیقل خور و لغت  
کسی بوی کلا و ابنتان  
۱۳۲۱



دیباچه کتاب

افساد آمداری بط پر آب را از لب شراب چه بهره و خرس بادیه را از خرس باوه چه نشوه <sup>حرامی</sup>

اخرس نام نشوای شویوه شیوا مقالی چه پداند و بدوی را ملل و نخل شهرستانی چه فایده <sup>مهربان</sup>

رسا مدحن او در دستماع زبور چون حرف حق نشوند و کارنامه شک از تک و کنار خا <sup>لال</sup> <sup>بجج و گونا</sup> <sup>اص</sup> <sup>بابانی</sup>

ارزشک را از رنگ هنر عاری بنی تکلیف سخن و صورتی است خارج آهنک و کفکویت <sup>سزا باید</sup> <sup>نظاره</sup> <sup>تجانسین</sup>

بی ترانه و ترنگت و سواد خط نقشی است سیاه که قلم کلک تیز نک نیرنگت ساز بیزنگ <sup>سرد و آبرنگ</sup>

بیزنگ آسا بریاض ورق بر اینکینه و کردیت تیره که برانشاندن دست و بیزادن

چر کتاب خام بر کتاب فروریخته انهم عن السمع لغز لون و عن البصر المحجوبون رباعی

امروز بهای هنرم و عود یکی است دور چشم جهان خلیل و فرود یکی است دور گوش کیانک <sup>پیشگاه آنها از شنیدن نپرواند</sup> <sup>داز سدید محوب</sup>

درین بازارنده آواز خرد غنمه داود یکی است شخص فاکره و فاکره شخص هر گاه بقدر استعداد

ماده و ماده استعداد و هنر کمال و کمال هنر و گوهر سرشت و سرشت گوهر خرج کند و ارباب <sup>عنّت</sup>

طبع و طبع بلاغت باطلاقت سان و لسان باطلاقت کلامی که آبداری لال نکاتش

آبروان در وان آب را غرق عرق شرم سازد و بو ناطت خامنه تقریر و تقریر بخار و رزم

ورق و ورق نامه درج دهد هر چند که صنعت این نوع سخن که سخن و صنعتش نیست معلوم

ضمیر آگاه دل آگاه ضمیر است و کیفیت جودت وجودت کیفیتش در پیش هوشش تیز خرد

و خرد تیز هوشش است معنی از تحریر و سایر تحریر اما نزد کناره گردان کوی انصاف بر کا <sup>کیست</sup>

انصافیا چون این کوزه عبارات قارح سمع گوش و آویزه گوش سمع کرد و دوازده <sup>شنودن</sup>

اعلیٰ و علیک  
تفسیر دین و دنیا  
تفسیر لغت و معانی  
تفسیر تاریخ و حلاله  
تفسیر علم و فنون  
تفسیر ادب و فنون  
تفسیر صناعت و فنون  
تفسیر طبع و فنون  
تفسیر ادب و فنون  
تفسیر صناعت و فنون  
تفسیر طبع و فنون





# درباره کتاب

از آنکه این کتاب  
 در علم و ادب  
 بسیار مفید است  
 و از آنکه این کتاب  
 در علم و ادب  
 بسیار مفید است  
 و از آنکه این کتاب  
 در علم و ادب  
 بسیار مفید است

۳۶

خواهم آورد و بر آنکه آینه وار جلای وطن خواهیم کرد و فلما جائه و قص علیه لقصص  
 نفس لوامه لبان فقیه شمع بر خود پیچیده و از غایت ولسوزی اشک گرم از دید  
 فرو ریخت و لب لبه سید کشوده دل را گفتا دل از زاری مکن ترک و لا زاری مکن دل  
 زاری همچنان بر وفق عادت عادت لایه و زاری و در لایه بصیرت لایه و بصیرت لایه  
 عقل چون شیوه دجونی از نفس و دل و دل را دل را بواسطه انقطاع باری باران  
 پدید بدید او را نیز از غایت رفت رقت رفت حالی نفس شفیق را که شفیق روح و اعزاز  
 این لوح میدانت بطلب آمد و احضار خاطر و خامه فرستاد و ایشان را متواضع  
 و مخالف ترغیب و برعیت مخالف و تناکر ترغیب و تغییر و تانیف کذبانیت صافیه  
 و امحوضه محوضه تغییر میباشند و مشاحست داده بفرمای و ترغیباتی صدور هم من  
 نازع قمارع نزاع و دفاع قمارع یراع اصحاب گردید و جامه مهر بانی از مهر بانی در پوشید  
 و ضاب و طاب و طاب و در دل حاصل و لوع روع روع زایل شده خاطر هم و  
 و دفاق و راه رفای رفاق گرفت حدیق الفنت و خرائق زلفت تبارکی پذیرفت  
 مواست و مواست هیات مواست یافت و مصاحبت بمصاحبت و مفارقت بمفارقت  
 و اختلاط باختلاط و نفرت بقریب و بیگانگی بیکانگی و نفاق با نفاق و شقاق با شقاق  
 و جنب بجنب بدل شد و بدل گفت بیا و بیا و تاجه داری مات و دارا لافاس امی و دارا لافاس  
 و علم الملقاط و القراطس قال من الهجرة المشجرة للملاس ساعد بنانی و اسع فی تذبیر بانی با کراس  
 و کاخذ و گفت از کعب بان شب بجز برای علم که پاری ده انگشتری مراد می کن در نوشتن بیان من سیر



طرقا و دیده زر قادم فرسای این <sup>انزق</sup> <sup>آبای کوب</sup> <sup>نقده برقا</sup> و طلعه خرقا کشته حصبات و حیساتی که  
از دشت بیاض میوادی التقاط نموده بود با عدم ربط در خیط خبط و حیط ارتباط و <sup>ده</sup>  
آن را بدیده نادره موسوم ساخت امید که از فیض انظار اربل نظر هم سلاک کوه شاداب  
دوس روی اندود این مسکین از مس کسیر بکیمیای اصلاح شان زرتاب کرد و شعر  
آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی پاک کنند

فی زخرف القول تزیین لباطله و الحق قد یعتریه سوء تقسیم  
<sup>در زخرفی قول تزیین بافت برای باطل او و حق را حسن برسیب می آید و با حق</sup>  
تقول نه امحاج حمل بحد و ان ذممت لعل نمی  
<sup>بگوئی این که پس زیند عسرت چون می آید نام مسکنی بگوئی این است</sup>  
الذما سرت ال دیبچه بعون الله  
<sup>زیند عسرت</sup>  
الملك الوباب والیرج

الذم والاب



طرقا دیده زر قادم فرسای این  
از دشت بیاض میوادی التقاط نموده بود  
آن را بدیده نادره موسوم ساخت امید که  
دوس روی اندود این مسکین از مس کسیر  
آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند

۳۸  
ذم و اب  
نام الذم اب  
در بزرگستان نام  
و ششمان است  
بیا بان بزرگستان  
که آن در دشت خجانی  
نکته

# در بیان اختلال مالک ایران تقید ملک

نقص علیک من انبار ما قد سبق بل اتیک حدیث الجنود قمر عون و ثو و مصدر و  
 این سخن حال امیر وین علیجانی و اسد الله بدالی است که ریاس الامر بادعای ریاست  
 در حاشیه ملک بفتنه انگیزی برخاسته اش بیداد فر و خند و راست بداد افراختند  
 نخستین امیر وین بلج و از رعایای قندهار که در عهد خاقان سیه شمشیر شاه سلطان  
 حسین از سو رسلوک و لا و انولایت و شوک شوکت شکاک شاکى سلاح ایشان  
 شاکى و با قلب شکاک و چشم باکی برای قظلم و عرض دردناکی بسوی رودی بادشاهی  
 شاکى و چون در دربار فلک حماس معینى و معینى نیافت بجانب قندهار  
 عطف کرده در معاطف ملک اول الامر ثانی عطف گشته در سال هزار و صد و  
 بست و یک هجری مطابق او دسیل کرکین خان والى را بگردد و کین گشته  
 رایت طغیان بر افراشت قد لقی و سپاس بجوالى و حواشی و ثت بازید  
 با ظفر ظفر چهپره حسای مالک را تخدیش و مصا قبات آن ضلع راتا حد  
 دلگت و دلارام از مضافات مملکت خویش نمود و با دلارام مرام  
 هم آن خوش شد و از منهل کامرانی جریه نوش انما خدش المخذوشش انوش  
 سرپند بر سیکه خاش نم استنده شهرین است

باید بود  
 برای جنگ کوی  
 بسردن بدن  
 سوزک  
 نادر دارم  
 تمام عطف  
 یعنی بگردانند  
 سرافراز  
 من از کجاست  
 بجای  
 ۳۵  
 در بیان  
 و در بیان  
 و دلارام

# استیلاى افغانه باصفهان

وبعد از آنکه غلبه‌های از غل جهان را بفساد تمیخت اسد الله ابالی که در اصطقاع و اربع پرت  
 نیشن داشت در سال هزار و صد و بیست و نه هجری بر کنون سریره شریره تجا هر و بر کیدت  
 باطن باطن باطل نظر بر کرده عهد بندگی را منضم جعل اطاعت <sup>الی تغییر</sup> منضم ساخت و بر قلعه  
 بهرات مستولی گشته آغاز معادلات و حقوقی اندیشه روز معاد و اشاعه بیداد قوم عا  
 و نمود نمود فادانک هم الفا و ون و برور ایام و احوال احوال انام تغییر یافته و رقص  
 دولت تصور و در خلل کشور خلل و کشور بیدار کرد و مان و مناکب سراز گریبان سرکشی و خلا  
 دوست از خلافت در از دوستی بر آوردند و ادانی و اقاصی و اذتاب نواصی مطلق  
 و صیاصی و نواصی قوا سی بدولت و الا عاصی گشته کرده اشترار اسرار اسرار بر  
 و خجاست ذاب و خیانت ذات بر ایمان عیان ظاهر ساختند و بدگوهران بی قیمت  
 بقتنه انگیزی قد و قامت افراختند قد قامت القهر من افسا و هم فی السابرة  
 و صارت اعدای الفتن النائم من القاطم سابهرة و غلبت سنته الله علی عمیون  
 علی السکان مستونا و مرج حمار البلاد و بالحمار مستونا و فواق القوا قمر قد زهرت و  
 عما قد العنا قد ظهرت و خلافت الفتن و سحر الحلاف و تدعیمن  
 ذلک بان الله لم یک معز العز انعمها علی قوم حتی یعنی و انما انعم

## بیان استیلاى افغانه باصفهان تربیت بیاد

اصطقاع  
 در سریره شریره  
 در سراز گریبان  
 در خلل کشور خلل  
 در از دوستی  
 در اشترار اسرار  
 در غلبت سنته  
 در مستونا و مرج  
 در سحر الحلاف  
 در تدعیمن  
 در معز العز  
 در تربیت بیاد

استیلاى افغانه باصفهان

ارم ذات العباد التي لم يخلق مثلها في البلاد محمود ولد امير ويس كم محمالي فاجرو وختالي فاخر  
 وعتالي غادر بوده از كار پد تجربه آموز و عزم تخريب امور سلطنت در ضمير او مگوز شده خيال  
 پادشهي بادشهي عزور راه بدعشنافت و هوای صاحب کلاهی بر سرش افاده و داد <sup>سیدک</sup>  
 خوی فتنه جوی اورنگ اورنگ تخت برای اورنخت در شهر سنه ۳۲۲ ربيع و ثلاثين ماه بعد <sup>آورد کننده</sup>  
 الف از سفر قضا نوید ذلک يوم الخروج شينده از ملک قندار بر کرب خروج مملکت کیری  
 مکرکب و بافساد واقفان مکرکب شده سخت قلعه کرمان را محط و فود استیلا و محاط <sup>این روز ابيرون رفتن است</sup>  
 جنود استعلا و منزل نزول نوازل و محل حلول نواب ساخته از کرمان با فوجی اقوی <sup>کسب کننده</sup>  
 المنه و اغوشی من غوغا و اجر من جراد جر و غریت را بجانب اصفهان عثمان کرای <sup>جای را بدقتن</sup>  
 اعیان دولت پادشاهی که بعاتت قدیم و من کذب بهذا الحدیث کمان کمان این <sup>سور و زیادتر از رخ خوردند</sup>  
 خصم را کبوشه نیان و خدنگ و وراندیشی را بکیش غفلت کیشی و عصیان <sup>کیت کتد سب ک با این حرف</sup>  
 به پشت سر و از سر هوای مغفر انداخته از اشاره قبل الکرار تلامر الکنانین غافل بودند و از <sup>پیش از تیر انداختن بر یکدیگر کیش با</sup>  
 قدر اندازی قضا و سهام قسی خرج که الرامی الکنانته بالبل صفت داشت اهل آندم از سر <sup>کمانها اندازد کیش است</sup>  
 باوه عزور هوشیار و با خاطر مد هوش یارندم و خطر ارگشته تهیه سباب دفاع <sup>بیتیر</sup>  
 پروا خند و جمی غفیر و جمی کثیر از بیارزه را بار طح و خیر و سلاح و جفیر جلد تجلد در او <sup>بازایان</sup>  
 هر یک را کبختات فی جلد سنات کرک و کیش و کرک فش ساختند لبوا جلد النمر ماری <sup>ش زنهائی که در پوست چنگ باشد</sup>  
 القوس بر بالست تحسنا لا تقند نها و اعط القوس بارها و زمانه بلسان حال رت حال <sup>تلا پوشیدند پوست چنگ آبی صاف</sup>  
 کمان تو دنی دغنی وین کار دینی که خوب بدانی کن ضایع آزاده به کمان را صاحب خود <sup>سیار حال است</sup>

شاهنشاهی افغانه  
 در زمان پادشاهی  
 محمد حسن افغان  
 در سنه ۳۲۲  
 در ماه ربيع و ثلاثين

۳۱  
 در سنه ۳۲۲  
 در ماه ربيع و ثلاثين  
 در زمان پادشاهی  
 محمد حسن افغان  
 در سنه ۳۲۲  
 در ماه ربيع و ثلاثين

در سنه ۳۲۲  
 در ماه ربيع و ثلاثين  
 در زمان پادشاهی  
 محمد حسن افغان  
 در سنه ۳۲۲  
 در ماه ربيع و ثلاثين

استیای فاغنه باصفهان

افصح من لسان مقال تبین این قوال کرد فقد نطن شجاعا من بد خرق فقد نطن حسانا من بد  
 که نصیر تراست از زبان حرقت زدن

نزع ان اسلح جمع الناس تحمل و ليس كل ذوات الخلب اسبع و در چهار فرسخی شهر در  
 که بزنده بشد بر سینه اسیر تمام مردم بر می دارند بیست هر پنجاه داری درنده

موضع مشهور بجلون آباد التفات لفوف و استوار صفوف و استوار سیوف و از پوار  
 توپ و تفنگ صاعقه با بر اصحاب رعد و برق ارعاج برق و لوف نمودند خورشید  
 طلوع قزلباشیه منگف و سر از آسمان کوریت منگف کشته ما سچیه را بیت اقبال شان بد آسا  
 چون آفتاب تاریک شود

آسمان سا بود زمین فرساکر دید و جمعی از سران دولت در دست فاغنه از یاد رانده  
 پشت بدادند و این واقعه روز دوشنبه نهم جمادی الاول سن هزار و صد و سی و چهار مطابق

او دیل اتفاق افتاد بدیهی است که هر که ایست معروض و تیغ در جفون است فرق محمود  
 و خار در جفون است پس محمود و از زنده رود گذشته در فرج آبا و توقع جمع ریا  
 و در ساین و دسا که در ادیق را تصرف کرده و نصاری جولاهه نخت از بیم صولت

افغانی ترساکشته با مخالفت و بیان ادیان موافقت و انتصار با او جولان دادند  
 و او تبسیر اصفهان عزم قاصر مقصود و هشت ماه آن مملکت با سپاه غیر محصور محصور  
 شش ماه آفت سرداره و ماه شهر اختناف و انکدار یافته تمامی مسارب و مشارب

و مراتب و مراتب محط رحال و محط رحال آن کرده گشت و کار جهان بان جهانیان  
 پناه تباه آمد شعرا تعجبوا من صب صعوة باز یا ان الالاسود تصاد و با نخرقان قدر عزرب  
 غلب کینه از یگانه صد بکنه کجک بازا بدستی که شیر را حمید میکند بر آن تحقیق کفری

اعلاک حمیر فاره و بوضیعتت بنی کنعان بعد از وقوع این امر امر امر ای  
 ولایات حمیرا مدعی و پشت گشت بنی کنعان

کلمات  
 جعفر  
 صید  
 چاشنی از نطن  
 در چهار فرسخی شهر در  
 کبزه بشد بر سینه اسیر تمام مردم بر می دارند بیست هر پنجاه داری درنده  
 موضع مشهور بجلون آباد التفات لفوف و استوار صفوف و استوار سیوف و از پوار  
 توپ و تفنگ صاعقه با بر اصحاب رعد و برق ارعاج برق و لوف نمودند خورشید  
 طلوع قزلباشیه منگف و سر از آسمان کوریت منگف کشته ما سچیه را بیت اقبال شان بد آسا  
 چون آفتاب تاریک شود  
 آسمان سا بود زمین فرساکر دید و جمعی از سران دولت در دست فاغنه از یاد رانده  
 پشت بدادند و این واقعه روز دوشنبه نهم جمادی الاول سن هزار و صد و سی و چهار مطابق  
 او دیل اتفاق افتاد بدیهی است که هر که ایست معروض و تیغ در جفون است فرق محمود  
 و خار در جفون است پس محمود و از زنده رود گذشته در فرج آبا و توقع جمع ریا  
 و در ساین و دسا که در ادیق را تصرف کرده و نصاری جولاهه نخت از بیم صولت  
 افغانی ترساکشته با مخالفت و بیان ادیان موافقت و انتصار با او جولان دادند  
 و او تبسیر اصفهان عزم قاصر مقصود و هشت ماه آن مملکت با سپاه غیر محصور محصور  
 شش ماه آفت سرداره و ماه شهر اختناف و انکدار یافته تمامی مسارب و مشارب  
 و مراتب و مراتب محط رحال و محط رحال آن کرده گشت و کار جهان بان جهانیان  
 پناه تباه آمد شعرا تعجبوا من صب صعوة باز یا ان الالاسود تصاد و با نخرقان قدر عزرب  
 غلب کینه از یگانه صد بکنه کجک بازا بدستی که شیر را حمید میکند بر آن تحقیق کفری  
 اعلاک حمیرا مدعی و پشت گشت بنی کنعان  
 ولایات حمیرا مدعی و پشت گشت بنی کنعان



استیلاى قانچه باصفهان

ایام همراه را سمرغ قلعه قاف قحطی میتوانست گفت و شده غنقا سجدی انجامید که در راه

اهل شهر مثل طارت بهم الغنقا مثل میتوانست حبت کم ترکوبین جنات و عیون و زروع

و مقام کرم و نعمة کانونا فیها فاکهین سوت عالیه جاویه آثار خاویة علی عروشها و اینده

خانهای و نشین ازین واقعه صورت نمای معنی واقعه علی عرشها و عرشها شده

آن عرصه پر خروش حکم وادی خاموشان یافت ضرب اندک قریه کاشت است

مطمنه با تها رزقها ز قد آمن کل مکان فکفرت بالعم السدفا و اقها اندلس الجوع و الخو

بما کانونا یصنعون خوانین خوانین خوانین خوانین و اشته شیوه زال فلک یوفانی

آغاز کرده شاه کردون بساط را که از دغلابازی حریخ شطرنجی و کجروی فرزند بریل بن حیر

مات بود سوار و در حقیقت از اسپ دولت پیاده ساخته بجانه محمود که در عرصه اسپ

و فرزند نهاده بود رخ آوردند و براندن بیدق بی پروائی منسوب خصم جاکیش را در اول

دنب دست نشین کرده دست فلج را چون دست سلطنت از دست دادند و خودم

دآ و نیافتند و زبان جهانذاری بدب و غویل بنیاد کرده و این بیت است نمود شعر

لکن کسفونی بلا غلة وفارت قد احم بالظفر فقد کسفت المر من دونه کما کسفت

الشمس حرم الظفر پس محمود تباریح پرتباریح چهاردهم شهر محرم سنه خمس و عین مائة

بعد الف مطابق با رس سئل داخل شهر اصفهان کشته و باگردان افغان پابست

سروری گذاشت و درین دیر دیر پای دست عدوان بر افراشت کان معنرا

توضیح  
بازی شطرنجی  
سند سلطنت  
است بر اول  
اصناف اهل  
عوامل  
آواز بلند  
خاندان  
گروان  
سروران  
و بی پای  
پایندگی







پذیرفت و بزلزله انگیزی و هر زلزله خیز ارکاخ کلان جلال سلطانی که قبل اقبال جهانیا  
 بود حکم کعبه بجران یافت و راهبص ارکان شوکت مرصوف و دولت مرصوص هم یو فیروز <sup>سخت</sup>  
 فیروزه تخت فروریخت بیت آن <sup>بنیان</sup> قصر که بر چرخ همیز و پہلو بردر که او شهان <sup>حکم</sup> نهادندی بود  
 دیدم که برکنکره اش فاخته بنشسته همی گفت که کو کو کو کو کو یا درین دیر آسمان  
 بساط اسم اقباط از خاطر فراموش شد و شیر صوتان از روبا به بازی چرخ سنجابی  
 فراموش گشتند روز کاری شد که کیو ده کفتی انفراساب که بوده و زمانی آمد که هر لخت  
 دون کفتی که فریدون کی و کی کی بوده تاثیر دورتارکان ثوابت و سیارکان <sup>نواب</sup>  
 شغابراکینخت و از اجدات احداث خاک خزلان بر سر اهل ایران سخت ان الله و آقی  
 فی الآفاق تهنس ظهور این امور را عمده علل و نظام ممالک را بموجبات خلل آنکه سپید <sup>ان</sup>  
 از اعلا ی مجاهدین که فرازندگان اعلام جا به و دین بودند از عین عبادت چشم پوشیدند  
 و فرماندهان بزاز مبارزان را برابر بزاز شمرده در ابطال ابطال کوشیدند رزم کوتا  
 از مقایض سیف دست کشیدند بدل شمشیر دست بگردن خوبان کمان ابرو حمال <sup>نخند</sup>  
 و جوشن پوشان مغافرا که خود حمله رزم بود ترک گفته بجای خود و ترک هوای  
 شاهان خود آرا بر سر گرفتند خراطیم و اقبال که بر خراطیم فیال چنگ <sup>ان</sup>  
 بودند بر آهنگ چنگ <sup>متران</sup> خراطیم <sup>اتوم</sup> زن آمدند و سیرانی که <sup>شیراب</sup>  
 بنده آسا بدمان توپ و تفنگ می رفتند سینه توپ دیاج شدند

ارکان کلان  
 در آن زمان  
 در آن زمان  
 در آن زمان  
 در آن زمان  
 در آن زمان

۳۸

در آن زمان  
 در آن زمان  
 در آن زمان  
 در آن زمان  
 در آن زمان

در آن زمان

در آن زمان  
 در آن زمان  
 در آن زمان  
 در آن زمان

استیلاي افغانه باصفيان

زما و عباد از زاهد نه اهد و از عبادت عابد گشته اذاعا آثار اصاعوا الصلوة و اتبعوا  
 الشهوات کردند و ما ز عو با حق رعایتها و عالمان جاہل لیا کلون اموال الناس بالباطل  
 در ترک صوم و صلوة و محلی مصلی را بهمان شد و بصوم و صلوة روی آوردند و باقی  
 الفدحی قدره صومعه داران راهب آسا صاحب نفس سخی گردیدند و صاحب سجاد  
 از پاس جاوه شرع پاکشیدند و قانتین کل من الاخيار قانتین گشته افساد و اجاب  
 پیش گرفتند و اهل یقین قلبیل تا هم بودی شک و شبهه پیش رفتند کنار  
 حمزه پرست نماز گذار و حمزه پرست و از حمزه عصیان مست گردیدند از طریق حقانیت  
 گذشتند و ارباب معارف و مزایر معارف و مزایر بالوف و با صغر و زمر  
 در زمرة یا مرون بالانکر و مینون عن المعروف معدود و معروف گشتند شارب  
 مفتی مشرب رشیش قاضی گرفت در شیش قاضی نام رشاکشت چاشمش  
 با مساوی مساوی آبخشن پویشان صاحب عامه عموما بردار ارق من بعد الشجاع  
 تردی نمودند و اخس حسن با مفتاح هو حسن و اجس ابواب مفتاح مقابح گشودند  
 آفتاب رویان سایه پرستی گزیدند و مجاهدان غازی بالولیان غازی معاشرت  
 ورزیدند و ارستگان رستم لقب از شوق زال رز مبتلای سام و از غم سام زال زد  
 شدند و آزادگان تاجر کیش بنده خرمتماع گشته بنجر و کیش تن آستند پیشینه قبا یا نیکه  
 در بیزگی ثانی بانی سجد قبا میبوند و در لباس تمیس جلوه آغاز دیدند و زهد پیشگانی که

و عبادت را از عبادت گشته اذاعا آثار اصاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات کردند و ما ز عو با حق رعایتها و عالمان جاہل لیا کلون اموال الناس بالباطل در ترک صوم و صلوة و محلی مصلی را بهمان شد و بصوم و صلوة روی آوردند و باقی الفدحی قدره صومعه داران راهب آسا صاحب نفس سخی گردیدند و صاحب سجاد از پاس جاوه شرع پاکشیدند و قانتین کل من الاخيار قانتین گشته افساد و اجاب پیش گرفتند و اهل یقین قلبیل تا هم بودی شک و شبهه پیش رفتند کنار حمزه پرست نماز گذار و حمزه پرست و از حمزه عصیان مست گردیدند از طریق حقانیت گذشتند و ارباب معارف و مزایر معارف و مزایر بالوف و با صغر و زمر در زمرة یا مرون بالانکر و مینون عن المعروف معدود و معروف گشتند شارب مفتی مشرب رشیش قاضی گرفت در شیش قاضی نام رشاکشت چاشمش با مساوی مساوی آبخشن پویشان صاحب عامه عموما بردار ارق من بعد الشجاع تردی نمودند و اخس حسن با مفتاح هو حسن و اجس ابواب مفتاح مقابح گشودند آفتاب رویان سایه پرستی گزیدند و مجاهدان غازی بالولیان غازی معاشرت ورزیدند و ارستگان رستم لقب از شوق زال رز مبتلای سام و از غم سام زال زد شدند و آزادگان تاجر کیش بنده خرمتماع گشته بنجر و کیش تن آستند پیشینه قبا یا نیکه در بیزگی ثانی بانی سجد قبا میبوند و در لباس تمیس جلوه آغاز دیدند و زهد پیشگانی که

که با ظاهر گزیدند و در لباس تمیس جلوه آغاز دیدند و زهد پیشگانی که

